

دیلیمان در تاریخ

مقدمه

قرار گرفتن سرزمین گیلان بین کوه و دریا موجب شده است تا شرایط زیستی، اقتصادی و اجتماعی ساکنان کوه و جلگه این سامان‌ها متفاوت از هم باشد، بنابراین در اغلب متون جغرافیایی و تاریخی با دو اصطلاح دیلم و گیلان برخورد می‌کنیم. دیلمی‌ها قرن‌ها پیش‌تر از مردمان جلگه نشین کرانه‌های جنوبی دریای مازندران پای در تحولات تاریخی و سیاسی نهادند و از عصر باستان تا سده‌ی هشتم هـ.ق به عنوان یک نیروی مهم نظامی و سیاسی در تحولات تاریخی ایران به حساب می‌آمدند، اما با ضعف و زوال آنان، خاندان‌های حکومتگر سرزمین‌های پست ساحلی (گیلان) به عنوان مدعیان قدرت در این پهنه آشکار شدند. علاوه بر سایر عواملی که سبب چندپاره شدن سرزمین گیلان شده است، رودخانه سفیدرود نیز موجب تقسیم گیلان به دو منطقه‌ی جداگانه شده است. سرزمین‌های شرق سفیدرود به بیه پیش و قبل آن به بیه پس نامیده شد. این اصطلاح‌ها به‌ویژه پس از قدرت‌گیری حکومت‌های محلی بخش جلگه‌ای گیلان - از سده‌ی هشتم هـ.ق - بیشتر در مآخذ جغرافیایی و تاریخی دیده می‌شود. در بین حکومت‌های محلی گیل و دیلم، خاندان‌های حکومتگر دیلمی از معروفیت بیشتری در تاریخ برخوردار شدند. برخی از این دودمان‌ها، نظیر آل بویه، توانستند علاوه بر حکومت بر بخش زیادی از ایران، بر مرکز خلافت اسلامی نیز فرمان برانند.

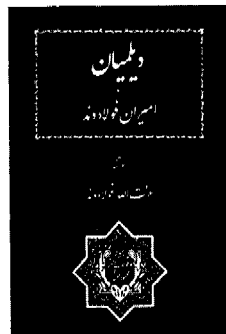
دیلم

دیلمیان و دیلمی، نام تیره‌ای از اقوام شمال غربی البرز است که در بخش‌های کوهستانی زندگی می‌کردند. محل سکونتشان نیز به واسطه حضور این اقوام دیلمستان نامیده می‌شود. درباره‌ی نام دیلم و دیلمان اظهارنظرهای گوناگونی شده است؛ عده‌ای معتقدند که دیلمان برگرفته از دیلم یا همان «دلمون» باشد که بهشت سومریان است. (م.م. لاهیجی، بی تا: ۲۳۷) مارکورات براساس یافته‌های موسی خورنی می‌نویسد: «...دیلم دقیق‌تر آن «دلوم» و به فارسی دیلم و جمع آن دیلمان و به عربی «الدیلیم» است...» (یوزف مارکورات، ۱۳۷۳: ۲۳۸) این نام به جهت خرمی و سرسبزی که این ناحیه داشت، بر این منطقه نهاده شد و به مرور به صورت دیلمان درآمد. (م.م. لاهیجی، همان: ۲۳۸) محمد معین درباره‌ی نام دیلم می‌نویسد:

«... گویند پیش از آن که اعراب نام الدیلم بر این سرزمین نهند، دیلم خوانده

• دکتر عباس پناهی^۱

عضو هیأت علمی گروه تاریخ دانشگاه آزاد تنکابن



■ دیلمیان و امیران فولادوند

■ عزت الله فولادوند

■ تهران، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی،

چاپ نخست ۱۳۸۸، تعداد صفحات: ۲۲۵

چکیده

دیلم نام منطقه‌ای کوهستانی است در سرزمین گیلان امروزی که از شمال به سرزمین‌های پست ساحلی دریای مازندران و از جنوب با سرزمین‌های مرکزی ایران به ویژه با قزوین تا تهران همجوار بوده است. اقوام ساکن در کوهستان‌های این سرزمین (دیلمیان) به دلیل اشتغال مداوم به نبرد و امور نظامی همواره در طول تاریخ به عنوان مردمانی جنگجو معروف بودند. پس از ورود اسلام به ایران، مقاومت آن‌ها در برابر اعراب مسلمان بر معروفیت آنان افزود. دیلمیان پس از آشنایی با علویان و گروه به تشیع، به نوعی مخالفت خود را با خلافت عباسی ابراز کردند. از معروف ترین خاندانی که از میان دیلمیان در این پهنه برخاستند، می‌توان به زیاریان و آل بویه اشاره کرد. آل بویه نقش مهمی در ضعف مذهبی، سیاسی و نظامی خلافت عباسی داشتند. مؤلف کتاب دیلمیان و امیران فولادوند ضمن بررسی نقش دیلمیان در تاریخ، با کنکاش در آثار تاریخی کهن و تحقیقات جدید جایگاه تاریخی، امیران فولادوند را در سرزمین دیلم مورد پژوهش قرار می‌دهد، محقق با آن که تلاشی زیادی در شکل دادن به این تحقیق متحمل می‌شود، اما توجه و رویکرد وی در استنادها استفاده از تحقیقات نوین تاریخی است. زبان نگارش متن کتاب هم حماسی می‌باشد.

واژگان کلیدی: دیلم، دیلمیان، آل بویه، امیران فولادوند

می‌شد و شامل چالوس، طارم و شاهرود بود...» (معین، همان، ج ۵: ۵۵۰)

واژه دیلم و دیلمی برای نخستین بار در تاریخ ایران هنگام جنگ قادسیه آمده است، عده‌ای از لشکریان دیلمی به جهت مخالفت با پادشاه ساسانی به اعراب گرویدند. بعدها دیلمی‌ها در برابر اعراب مقاومت کردند و تا قرن سوم هجری مانع نفوذ اعراب به دیلمان شدند. بنابراین چالوس به ثغر دیلم مشهور است و سرزمین‌های غرب آن، دیلم و دیلمان نامیده شد. (طبری، ذیل حوادث سال ۱۴ هـ. ق.)

براساس گزارش‌های تاریخی، دیلمیان ساکنان کوهستان و همواره یاغی بودند و زیر چتر و سیادت هیچ حکومتی نمی‌رفتند، بلکه برای ادامه حیات سیاسی و اجتماعی خود دست به غارت مناطق همجوار خود می‌زدند.^۱

در قرن چهارم هجری، زمانی که آل بویه در اوج قدرت بود، تمام منطقه گیلان و ولایات کوهستانی در شرق گیلان و امتداد دریای مازندران (طبرستان) و جرجان و قومس جزو دیلم بود، اما بعدها این نواحی از یکدیگر تفکیک گردید و نام دیلم از زبان‌ها افتاد و نام گیلان به تمامی سرزمین‌های کوه و جلگه اطلاق شد. (رایینو، ۱۳۳۳: ۳۲۲ - ۳۲۳) در طول تاریخ پس از ضعف و زوال آل بویه، نام دیلم و دیلمان در متون جغرافیایی و تاریخی کمتر دیده می‌شود. بنابراین واژه گیل و گیلان بر تمامی بخش‌های غربی ایالات ساحلی دریای مازندران اطلاق می‌شد. تقریباً از اوایل قرن پنجم با قدرت‌گیری خاندان مؤیدی و بعدها خاندان آل کیا در لاهیجان، نام دیلم به کلی به فراموشی سپرده شد و به تمامی سرزمین‌های شرقی و غربی سپیدرود، گیلان گفته می‌شد.

کسروی درباره چگونگی حذف دبلمیان در تاریخ می‌نویسد:

«... تیره دیلم تا قرن هشتم هجری قمری وجود داشته و از تیره گیل جدا بودند. در قرن مزبور کیابیان زیدی، انبوهی از آنان را کشتار کردند و گویا آن‌چه بازماندند، با گیلانیان در آمیختند و نام دیلم از میان رفت، ولی بی‌گفت و گوشت که گیلکان امروزی فرزندان و بازماندگان هر دو تیره‌اند...» (کسروی، ۱۳۸۲: ۳)

همان‌طور که از قول مورخان و جغرافی‌نگاران آورده شد، گیلان و دیلمان گرچه توأمان بوده‌است، اما از نظر جغرافیای طبیعی و انسانی متفاوت از هم بودند. در آثار مورخان، دیلم منطقه‌ای کوهستانی و خاستگاه خاندان‌های معروفی نظیر آل بویه، آل وهسودان، آل زیار و... بوده‌است که تأثیر زیادی بر تحولات تاریخی ایران در قرون میانه داشته‌اند، اما پس از ضعف این حکومت‌های کوهنشین، جلگه‌نشینان که همان گیل‌ها بودند، قدرت سیاسی را به دست گرفتند و در نهایت توانستند دیلمیان را حذف کنند.

گیلان

نخستین بار که به واژه‌ی «گیل و گیلان» برمی‌خوریم، مربوط است به گیلان‌شاه که عنوان **گیل گیلان** فرشوادگر شاه داشت و از سلسله‌ی گاوبارگان بود، این فرد پادشاهی خود را از دست یزگرد سوم ساسانی سال ۲۷ هـ. ق گرفته بود. (مرعشی، ۱۳۶۱: ۲۴)

کریم کشاورز درباره ریشه واژه گیلان می‌نویسد: «گیل یا گلای یونانی، اسم جمع است به معنی گیلان و گیلانیان، در عربی به آن الجیل گفته می‌شد. گیلان نام سرزمین گیل‌هاست. هزار سال پیش از میلاد مسیح، یعنی قریب سه هزار سال

پیش، سرزمین پرخنگل **کاسپین**، **کادوسیان** و **گلان** - سرزمینی که اکنون از غرب به شرق بخش جنوبی دریای مازندران، تالش و گیلان و مازندران را تشکیل می‌دهد - در شمال خاک ماد قرار داشت.» (کشاورز، ۱۳۴۷: ۱۲ - ۱۱)

رایینو اظهار نظر جالبی درباره نام گیلان دارد، او می‌نویسد:

«... نام گیلان از کلمه اوستایی وارنا (varena) که نام ناحیه‌ای در شمال کوه البرز است، مشتق می‌شود. معنی آن مربوط به وارنا یا وارنیک (varnik) است که به مرور زمان در تلفظ به صورت گیلان درآمده است. در اوستا، از مازندران و گیلان به صورت دو منطقه که مسکن دیوها بوده‌اند یاد شده و در تأیید این نکته می‌توان دیو سپیدی را که در شاهنامه ذکر گردیده است، در نظر گرفت...» (رایینو، ۱۳۷۴: ۲)

عده‌ای نیز معتقدند که نام گیلان برگرفته از آب و هوای بارانی و زمین‌های گل‌آلود آن است. یعنی چون همواره سرزمین گیلان پر باران می‌باشد و خاک آن باتلاقی و گلی است، نام کل سرزمین را گیلان نهادند. (ابراهیم فخرازی، ۱۳۵۴: ۹۸؛ دلاواله، ۱۳۸۲: ۱۳۰ - ۱۲۹)

مؤلف گمنام کتاب حدودالعالم درباره جغرافیای طبیعی، اجتماعی و اقتصادی گیلان می‌نویسد:

«... گیلان ناحیتی است جدا میان دیلمان و جبال و آذربادگان و دریای خزران و این ناحیتست بر صحرا نهاده میان کوه و جبال با آب‌های روان بسیار و یکی رودی است عظیم سپیدرود خوانند، میان گیلان ببرد و به دریای خزران افتد و این گیلان دو گروهند یک گروه میان دریا و این رودند و ایشان را این سوی رود می‌خوانند و دیگر گروه میان رود و کوه‌اند، ایشان را آن سوی رود می‌خوانند، اما از این سوی رودیان را هفت ناحیت است بزرگ چون **لافتجان**، **میالفتجان**، **کشکجان**، **برنججان**، **داخل**، **تجن**، **خمه** و اما **انک** از آن سوی رودیان‌اند. ایشان را یازده ناحیت است بزرگ چون **حانکحال**، **ننک**، **کوتم**، **سراوان**، **بیلمان**، **شهر**، **رشت**، **تولیم**، **دولاب**، **کهن‌رود**، **استراب**، **خان‌بلی** و هر ناحیتی را زین ده‌ها سخت بسیار و این ناحیت گیلانان ناحیتی آبادان و با نعمت و توانگرست و کار کشت و برز هم زانشان کنند و مردانشان را هیچ کاری نیست مگر کی حرب و به همه حد گیلان و دیلمان هر روزی بهر دهی یک بار یا دوبار حرب کنند. طعام همه این ناحیت برنج است و ماهی و از این ناحیت گیلان جاروب و حصر و مصلی نماز و ماهی ماهه افتد کی به همه جا برند...» (حدودالعالم، ۱۳۴۰: ۱۵۰ - ۱۴۹)

یاقوت حموی بین گیلان و دیلمان تفاوتی قائل بوده و اشاره می‌کند گیلان در بخش جلگه‌ای واقع شده است، وی می‌نویسد:

«... گیلان نامی است برای بلادی که در آن سوی طبرستان قرار گرفت و در گیلان شهر بزرگی وجود ندارد، بلکه به صورت قریه‌هایی است که در مراتع، میان کوه‌ها قرار دارد...» (یاقوت حموی، همان: ذیل گیلان)

نظرات متعدد دیگری نیز در مورد نام و ناحیه‌ی گیلان ذکر شده است.

بیه پس و بیه پیش

تا قرن سیزدهم هـ. ق حد غربی گیلان ارس و مغان و حد شرقی آن به عقیده مورخان و جغرافی‌نگاران، نمکاو رود (نمک‌آبرود) بوده است. واقع شدن سفیررود در مرکز گیلان، این سرزمین را به دو نیمه تقسیم کرده است. این بخش‌ها در متون تاریخی بازمانده از قرن نهم هـ. ق به بعد «بیه پیش» و

از دیدگاه نویسنده یکی از مهم‌ترین دلایل عدم تحول در تاریخ ایران بی‌گمان هجوم‌هایی است که از سوی اقوام بیابانگرد به سوی ایران در طول تاریخ صورت گرفته است

شهر دیگر رواج ندارد. رعایا آزادند و بردگی رواج ندارد...» (ستوده، همان، ج ۱: ۳)

بررسی محتوایی کتاب

کتاب دیلمیان و امیران فولادوند از نظر محتوایی پس از پیش‌گفتار، در دو بخش پیوست‌ها، کتابنامه و سرانجام فهرست‌ها تنظیم شده است. بخش نخست کتاب شش فصل که شامل احوال دیلمیان در روزگار باستان است و بخش دوم در هجده فصل به بررسی «پیشینه سران و برجستان فولادوند» در قرون نخستین اسلامی پرداخته است.

مؤلف در پیش‌گفتار کتاب، بحثی درباره‌ی جامعه‌شناسی تاریخ ایران و علل تاریخی ایرانیان را مطرح می‌کند. از دیدگاه وی یکی از مهم‌ترین دلایل عدم تحول در تاریخ ایران بی‌گمان هجوم‌هایی است که از سوی اقوام بیابانگرد به سوی ایران در طول تاریخ صورت گرفته است. از نظر پژوهشگر، نتایج هجوم‌های مکرر از سوی اقوام ایرانی: «برون شد قهری از مسیر حرکت تاریخی بود که به گسست در تاریخ ایران انجامید. دکتر زرین کوب نیز از دوره تسلط اعراب در قرون نخستین اسلامی نیز به «دو قرن سکوت» تعبیر کرده است. (عزت‌الله فولادوند، ۱۳۸۸: ۲). مؤلف برای تبیین نظریه‌ی خود - که چندان تازه نیز نبوده و بارها از سوی مورخان و جامعه‌شناسان مطرح شده است - تحلیلی حماسی درباره سرزمین ایران می‌پردازد و در یک بررسی کوتاه دلایل رشد تاریخی غرب و عدم ثبات و تحول را در ایران بیان می‌کند.

به نظر فولادوند: «اقوام آریایی سرزمین اهورایی ما، پس از کوچ از وطن پیشین، در شرق دریای خزر که به تعبیری: «ایران و آج»، و به تعبیر دیگر: «ایران و ج» نامیده می‌شد؛ و در استقرار در فلات پهناور ایران به واسطه حوادث و ماجراهای خونین هرگز به طور یک‌دست و پویا بر مسیری ممتد جریان ماریج تکاملی خود را ادامه نداده‌اند، و همین ایلغارها و درگیری‌ها و اشغال شدن‌های بیابانی فرصت نمی‌داده‌اند که ساکنان وطن ما مراحل متعارف حرکت تاریخی خود را بدان گونه که در غرب طی شده، به درستی پشت سر بگذارند؛ و به رشد و ترقی و بلوغی شایسته‌ی حیات تاریخی و اجتماعی خود دست یابند...» (فولادوند، همان: ۱)

نویسنده در ادامه به ستایش و شرح جانبازی‌های اقوام دیلمی در برابر مهاجمان تاریخی ایران به ویژه اعراب می‌پردازد و معتقد است که ایرانیان به یکباره تن به تسلیم اعراب نداده، بلکه در بین اقوام ایرانی، دیلمی‌ها به مدت سه قرن در برابر آن‌ها و تجاوزات‌شان مقاومت کرده‌اند.

در بین پژوهشگران معاصر، علاوه بر محققان خارجی، از ایرانیان، کسروی با

«بیه پس» نامیده شده است. اصطلاحات فوق در مآخذ تاریخ محلی مانند تاریخ طبرستان ابن اسفندیار، تاریخ رویان اولیاءالله املی و... وجود ندارد. برای نخستین بار در کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان ظهیرالدین مرعشی به صورت گسترده برای این دو بخش گیلان مورد استفاده قرار گرفته است.

«بیه» در اصطلاح محلی گیلان رودخانه یا ساحل آن را گویند و با افزوده شدن پسوند «پس» و «پیش» به آن بر مناطق دو سوی سفیرود اطلاق می‌شد، از این رو غرب سفیرود «روپس» یا «پساگیلان» و شرق سفیرود «بیه پیش» یا «روپیش» نیز نامیده می‌شد. (رابینو، ۱۳۷۴: ۴)

هر یک از این دو بخش دارای سازمان‌های حکومتی جدا از هم بودند و از نظر سیاسی نیز رقیب سرسخت هم محسوب می‌شدند. شهرها و مناطق مهم بیه پیش عبارت بود از تنکابن، رانکوه، رودسر، لنگرود و مرکز آن لاهیجان بود. (عبدی یک‌شیرازی، همان: ۱۳۷ - ۱۳۶)

بیه پیش در دوران حکومت آل کیا به منتهای اوج خود رسید و شهر لاهیجان عروس شهرهای گیلان شد. بیه پس مناطق غرب سفیرود تا مغان و ارس را شامل می‌شد که شامل کرگان‌رود، آستارا، طولش، رشت و فومن بود. تا پیش از تسلط صفویان بر گیلان، فومن دارالاماره بیه پس به شمار می‌رفت. (مستوفی، همان: ۱۶۲) اما پس از سقوط گیلان به دست صفویه، رشت به عنوان مرکز همه گیلان (بیه پس و بیه پیش) شناخته شد. (فومنی، همان: ۱۲۵) عبدالرزاق سمرقندی در رابطه با حکومت‌های دو بخش مستقل بیه پس و بیه پیش می‌نویسد:

«... در این ایام که سنه خمس و سبعین و ثمان مائه تمام گیلانات در تصرف دو پادشاه است و دو تختگاه دارند و از غایت موافقت آن دو تخت را یکی شمارند و سفیرود در میان آن دو ولایت فاصله است...» (عبدالرزاق سمرقندی، ۱۳۸۲، ج ۲: ۲۲۵)

مؤلف کتاب مسالک‌الاجصار در رابطه با بیه پس مطالب جالبی ارائه می‌دهد که شامل اوضاع جغرافیایی، اجتماعی و فرهنگی آن دوره در بیه پس می‌باشد. «... بیه پس چهار شهر بزرگ دارد که در هر شهر و حومه آن سلطانی حکمفرما است. این چهار شهر، فومن و تولم و گسکر و رشت است. مردم اینجا خیلی مذهبتند. باران در این جا زیاد می‌بارد و رودهای متعدد در آن جاری است. شهرهای گیلان استحکاماتی ندارد، اما سلاطین آن هر یک قلعه‌ای دارند. بناهای آن بیشتر از آجر است. چاه‌های آب فراوان است و در عمق کمی به آب می‌رسد. هر سلطانی سکه به نام خود می‌زند و تاکنون به نام پادشاهان مغول سکه نرده‌اند. سکه شهری در

مؤلف با استناد به نقل قول‌های مکرر قصد دارد آیین‌ها و باورهای دینی دبلمیان تا سده چهارم هـ.ق را مورد بررسی قرار دهد. با وجود استنادهای فراوان، پژوهشگر تحلیلی از روند مذهبی دبلمیان و میزان باورمندی آن‌ها ارائه نمی‌دهد

دبلمیان

گیلان و شرابط جدید شهرنشینی، نامی از دبلمان برده نمی‌شود». (همان: ۲۱). در حالی که علت نامیده شده دبلم به گیلان به سده‌های پیشین بازمی‌گردد. از سده‌ی هشتم هـ.ق پس از سقوط دودمان‌های حکومت‌گر در بخش‌های کوهستانی دبلم و خاندان‌های حکومتگر جلگه‌نشین در گیلان صاحب حشمت و قدرت شدند و سرزمین پهناور دبلم را جزء بخش جلگه‌ای آن نمودند، بنابراین از قرن هفتم و هشتم هـ.ق در نام دبلم و دبلمان در آثار تاریخی و جغرافیایی کم‌رنگ شده و بر اعتبار و موقعیت گیلان افزوده می‌شود. از این رو نام دبلم در متون تاریخی جای خود را به گیلان داده است.

در فصل دوم «نژاد و نسب دبلمیان» را، با استناد به تحقیقات جدید و گزارش‌های مورخان و جغرافی‌نگاران، بررسی کرده است. محقق با تکیه بر کشفیات باستان‌شناسی در «غار کمر بند هوتو» که سکونت انسان را در مناطق ساحلی دریای مازندران به یازده هزار سال پیش می‌رساند به این نتیجه رسیده است که نژاد «گیل» و «دبلم» زنجیروار به همان مردمانی می‌رسد که هزاران سال پیش در این پهله نمدنی از خود برجای گذاشته‌اند. (همان: ۲۳).

مؤلف در فصل سوم تحت عنوان «کیش مردم دبلم» اوضاع دینی و مذهبی دبلمیان را مورد بررسی قرار داده است. پژوهشگر با توجه به تحقیق‌هایی که درباره باورهای دینی دبلمیان صورت گرفته است به این نتیجه رسیده که، در بحث باورهای دینی و آیینی قوم دبلم دو نظر متفاوت وجود دارد. «نخست، عقیده آنان که معتقدند ساکنان دبلم از آغاز توطن در این دیار به هیچ دین و آیین ویژه تن در دادند و دل نسپردند و همچنان آزاد و فارغ از قیدوبند بایبدو نیابدها به نظامی‌گری روزگار می‌گذرانند». احمد کسروی با توجه به گزارش‌های مؤلف گمنام حدود العالم و مروج الذهب مسعودی به این نتیجه رسیده اند. (همان: ۳۴) «دومین نگرش از سوی کسانی است که گمان دارند مردم دبلم به دین و آیین خاصی مثل زرتشت باورمند بوده‌اند. البته به چندوچون این آیین‌های مورد قبول دبلمیان اشارتی نرفته است». (همان: ۳۵).

مؤلف در دامه با استناد به نقل قول‌های مکرر قصد دارد آیین‌ها و باورهای دینی دبلمیان تا سده چهارم هـ.ق را مورد بررسی قرار دهد. با وجود استنادهای فراوان، پژوهشگر تحلیلی از روند مذهبی دبلمیان، میزان باورمندی آن‌ها ارائه نمی‌دهد. بنابراین به دلیل این که محقق با وجود انبوه گزارش‌هایی که آورده است نتیجه‌گیری ارائه نمی‌کند، قادر به پاسخ پرسش‌های خواننده نیست و خواننده همچنان در انتظار پاسخ می‌ماند.

فصل چهارم درباره‌ی «زبان دبلمیان» است. محقق در این فصل پس از شرح

تدوین و نگارش کتاب شهریاران گمنام که به بررسی حکومت‌های محلی شمال ایران و آذربایجان می‌پردازد، نقش مهمی در بازشناسی تاریخی دودمان‌های کهن ایرانی دارد. (همان: ۸-۵). تاریخ‌پژوه دیگری که در این زمینه کارهای عمیقی انجام داده است، پرویز ادکایی است که عنوان کتاب وی فرماز وایلن گمنام به حاکمیت خاندان‌های عرب، کرد و علوی گوشه و کنار ایران اختصاص دارد. (همان: ۸).

در پایان، محقق انگیزه‌ی خود را از گرد آوردن و پژوهش درباره‌ی موضوع مورد نظر و تحقیق و پی‌گیری عملکرد نظامی و سیاسی و رفتار اجتماعی و تأثیرات دبلمیان بر اوضاع آشفته اجتماعی آن روزگار بیان می‌کند. با آن که محقق سعی دارد تا گزارش کاملی از سیر تاریخی و کارکردهای تاریخی، نظامی و سیاسی دبلمیان (فولادوندیان) ارائه دهد، اما کنش‌های خاندانی و کوشش‌های خود را در انجام این تحقیق پنهان نمی‌کند و می‌نویسد: «... نویسنده این سطور در حالی که به تهی‌دستی علمی و ناچیزی دانسته‌ها و دریافت‌های خود از کلیات تاریخ ایران اعتراف دارد؛ با اندک مراجعه و مطالعه در پارهای از کتب تاریخ گذشته، و بهره‌مندی از آثار سودمند تاریخ‌پژوهان نامدار معاصر، و نتیجتاً فراهم آوردن مدارکی در زمینه‌ی موضوع مورد نظر تحقیق در کشف هویت ناشناخته خاندان فولادوند، به عنوان واقعیتهای تأثیرگذار و نیرویی حرکت‌آفرین در اوضاع نظامی، سیاسی و اجتماعی آغاز سلطه‌ی تازیان بر ولایت پهناور ایران را تعهد کرده است، آن هم به ساقه دو منظور تقریباً مشابه: نخست به خاطر روشن گردانیدن گوشه‌ی کوچکی از تاریکی‌های سرگذشت رنج بار پیشینیان مان دو دیگر کنجکاو و تحریک و کششی است که او را فرا می‌خواند به شناخت هرچه بهتر تبارنامه و اصل و نسب قوم و قبیله همیشه پا به رکاب و جنگ‌آور و کوچنده‌ی خویش در عرصه‌ی پیکارهای خونین... هرچند خوب می‌داند که اصل و نسبش مثل همه‌ی زندگان زمین به موجودی تک‌یاخته بازمی‌گردد، برآمده از ژرفای اقیانوسی، یا مردابی که ترکیب اسیدش را چشمان ابری آبستن حیات از ناکجای کهکشانی ناشناخته و دور گریسته است...» (فولادوند: ۱۲)

در فصل اول بخش نخست، مؤلف تحت عنوان «آشنایی با گذشته سرزمین دبلم و ساکنانش» جغرافیای طبیعی و تاریخی دبلم را با استناد به متون جغرافیایی و تاریخی کهن و همچنین تحقیق‌های جدید معرفی می‌کند. با آن که مؤلف کم‌وبیش سعی کرده گزارش کاملی از جغرافیای تاریخی دبلم را ارائه دهد، از جمله در صفحه ۲۱ نویسنده درباره علت حذف نام دبلم و اطلاق آن به گیلان معتقد است: «امروز دیگر نامی از دبلم در میان نیست و به واسطه غلبه تداول اول اسم

گزارش کوتاهی از تاریخ گزیده حمدالله مستوفی درباره‌ی فولادوندیان آورده شده است. (همان: ۸۱ - ۸۰).

در فصل‌های پنجم و ششم، نخست روایت دهخدا از فولادوندیان، سپس گزارش و تحلیل مؤلف «فرمانروایان گمنام» از آن‌ها نوشته شده است. (همان: ۸۳ و ۸۲). محقق پس از نقل گزارش‌هایی درباره اصل و نسب فولادوندها در شش فصل به طور مختصر در فصل هفتم به بررسی رابطه امیران فولادوند با امیران آل بویه، آل زیار و اسفار شیرویه می‌پردازد. مؤلف با استناد به گزارش مورخان درباره‌ی این موضوع معتقد است اغلب سرداران بلندآوازه دیلمان، طبرستان و گیلان در آغاز راه و دوران گمنامی در سپاه با گذراندن مراتب و مدارج لازم مورد توجه او قرار می‌گرفته‌اند که در بین آن‌ها می‌توان به اسفار شیرویه، مرداویج زیاری و پسران بویه ماهیگیر اشاره کرد. (همان: ۸۵).

مؤلف فصل هشتم کتاب را به نعمان فولادوند سرسلسله‌ی خاندان فولادوند در عصر اسلامی اختصاص می‌دهد و معتقد است اگر شخصیت فولادوند در عصر اسطوره‌ای و باستانی واقعیت تاریخی نداشته باشد بنا به گزارش‌های تاریخی نعمان فولادوند هم‌زمان با دوره‌ی سامانیان می‌زیست. بعدها فرزندان این شخصیت نه تنها بر شمال ایران بلکه بر سراسر ایران و جهان اسلام تأثیر زیادی گذاشتند. (همان: ۸۹).

در ادامه‌ی شرح بزرگان و سرداران فولادوند دیلمی مؤلف از فصل نهم پایان فصل هفدهم به بررسی شخصیت و نقش تاریخی آن‌ها در تاریخ می‌پردازد. از جمله شخصیت‌هایی که مورد بررسی محقق قرار گرفت، می‌توان به: کاکای و فیروزان، لیلی، شیرج پسر نعمان فولادوند، و هسودان پسر نعمان، ماکان کاکای، حسن فیروزان سرخاب بن فیروزان، نصر پسر حسن فولادوند و فیروزان اشاره کرد. اغلب این سرداران دیلمی در قرن سوم و چهارم ه.ق. هم‌زمان با حکومت علویان در طبرستان و بخشی از دیلمان در کوهستان‌های دیلمان حکومت داشتند. مؤلف در فصل هجدهم نسب نامه‌ای به استناد از زامبارو، میترا مهرآبادی و در پایان بر اساس تحقیقات خود بر متن کتاب افزوده است. در نسب‌نامه‌ی زامبارو، فیروزان در رأس خاندان فیروزان قرار دارد و در نسب‌نامه‌ی خاتم مهرآبادی شجرنامه‌ی خاندان آل زیار از وردان شاه آورده شده است. مؤلف کتاب نیز چون نسب‌نامه‌ی فولادوندیان اساس تألیف کتاب بوده است، نعمان فولادوند را سرسلسله‌ی این خاندان قرار داده است. (همان: ۱۶۷ - ۱۶۵)

در پایان کتاب یازده پیوست به صورت جداگانه مربوط بر بخش‌های کتاب افزوده شده است. در پیوست‌های اشاره شده، مؤلف به شرح و توضیح بیشتر محتوای کتاب با استناد به تحقیقات جدید و متون تاریخی و جغرافیایی پیشین می‌پردازد. (همان: ۱۹۲ - ۱۷۲)

نقد و نظر

کتاب «دیلمیان و امیران فولادوند» در مطالعات و پژوهش‌های شمال ایران به ویژه گیلان شناسی اثر مهمی محسوب می‌شود. هر چند مؤلف با توجه به طرح تحقیق خود به جستجو درباره‌ی امیران دیلمی «فولادوند» پرداخته است، اما مطالب وی صرفاً گزارشی از متون کهنی است که با قلم حماسی توصیف شده است. نکته‌ی برجسته و حائز اهمیت در تحقیق یاد شده معرفی خاندان کهن

گزارش‌های پژوهشگران و مورخان درباره زبان دیلمیان به این نتیجه رسیده است که مردم مناطق کوهستانی البرز گویشی متفاوت با سایر اقوام و ساکنان ایران زمین داشتند. (همان: ۳۷) تحلیل مورد اشاره مؤلف چندان دقیق و معتبر به نظر نمی‌رسد، زیرا با آن که این حوقل درباره زبان دیلمیان می‌نویسد: «زبان ایشان از فارسی و ارانی و ارمنی جداست...» (ابن حوقل، ۱۳۶۲: ۴۲۷) اما اغلب محققان زبان مازندرانی و گیلکی را در ادامه و پیوند با زبان پهلوی و پارسی میانه می‌دانند. (ابوالقاسم اسماعیل پور، ۱۳۸۲: ۶۵).

در فصل پنجم کتاب، «خوی و خصلت‌های برجسته دیلمیان» شرح و توصیف شده است. این قوم در طول تاریخ باستانی و عصر اسلامی به عنوان مردمانی جنگجو و نظامی در جهان اسلام شهرت داشتند. دیلمیان به سبب زیستگاه پرمهابت و درشتنک خود - جهان البرز - و صعوبت معیشت و سختی گذر، مردمی بوده‌اند ورزیده و پرتلاش و مبارز و شجاع، دارای کنش و منشی به پاکی و آزادگی و سرافرازی طبیعت پیرامون خود. به همین سبب شورش و طغیان و ستیز و تسلیم‌ناپذیری در برابر بیگانه صفت اصلی و ذاتی آنان به حساب می‌آمده است. (فولادوند، همان: ۴۰).

مؤلف در فصل ششم، گزارشی تحلیلی - حماسی درباره‌ی شجاعت دیلمیان تحت عنوان «اگر امیران و کارگزاران عهد یزدگرد...» ارائه می‌دهد. منظور و مقصود محقق چنین است؛ اگر سپهداران و فرماندهان و مرزبانان اواخر روزگار ساسانیان، به لهو و لعب و ناز و نوش ناشی از بی‌کفایتی خسرو پرویز نابخرد، تن در نداده بودند و در وجودشان جوهر و جوشی از عرق ملی و حس و حمیت قومی و غرور و غیرت وطن‌داری مردم دیلم جریان می‌داشت با اندک تدبیر و هوشیاری آمیخته با رشادت و پردلی لشکر تهی از سازمان‌دهی و بی‌نصیب از ساز و برگ نازیان را شکست داد و واپس راند. (همان: ۵۵). با این حال محقق به نقش چهار هزار تن سرباز دیلمی که در نبرد قادسیه به اعراب پیوسته و موجبات پیروزی شان را فراهم آوردند، اشاره نمی‌کند شاید بتوان برای این حرکت تاریخی دیلمیان توجیهی آورد، اما پیوستن دیلمیان به اعراب با تحلیل‌های حماسی و وطن‌گرایانه پژوهشگر متناقض است.

پژوهشگر در بخش دوم کتاب به بررسی پیشینه سران و برجستگان فولادوند در متون کهن می‌پردازد.

در فصل اول این بخش، نخست با استناد به شاهنامه فردوسی سعی در یافتن جایگاه و موقعیت اجتماعی و تاریخی فولادوندیان در این اثر حماسی دارد. وی پس از جستجو و کاوش‌های فراوان در شاهنامه به این نتیجه می‌رسد، شاید شاهنامه‌ی فردوسی کهن‌ترین متنی باشد که از «پولادوند» نام می‌برد و آن به هنگامی است که افراسیاب تورانی - دشمن ایرانیان - پس از عجز و درماندگی کامل در برابری با لشکرشکنی‌ها و دلیری‌های رستم‌دستان، به ناگزیر دست به دامن پولادوند می‌شود و از او در برابر «تهمتن» یاری می‌جوید. با آن که پولادوند به دشمن ایرانیان می‌پیوندد، اما در نبرد با رستم مغلوب و سرافکنده می‌شود.

در فصل دوم، گزارش مؤلف مجمل‌التواریخ و القصص، درباره داستان افسان‌های مورد اشاره فردوسی به نثر آورده شده است. (همان: ۷۳ و ۷۲) در فصل سوم نیز روایت مؤلف تاریخ بیغی درباره‌ی «فولادوندیان» در قرن پنجم و ششم ه.ق و نبردهایشان با ترکان توصیف شده است. (همان: ۷۹ - ۷۴). در فصل چهارم نیز

- خودز کو، الکساندر، سرزمین گیلان، ترجمه سیروس سهامی، پیام، تهران، ۱۳۵۴.
 رابینو، ه. ل، ولایت دارالمرز ایران، گیلان ترجمه جعفر خمایی زاده، طاعتی، رشت، ۱۳۷۴.
 - _____، فرمانروایان گیلان، ترجمه م. پ جکتاجی و رضا مدنی، گیلکان، رشت، ۱۳۶۹.
 - ستوده، منوچهر، از استارا تا استارباد، آگاه، تهران، ۱۳۷۴.
 - سمرقندی، عبدالرزاق، مطلع السعدین و مجمع البحرین به تصحیح عبدالحسین نوایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
 - شیروانی، زین العابدین، بستان السیاحه، چاپ سنگی، بی تا، بی تا.
 - طبری، محمدبن جریر، تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ج ۲ و ۳، ۱۳۵۲.
 - عیدی بیگ نیرازی، تکلمه الاخبار به کوشش عبدالحسین نوایی، انتشارات نی، تهران، ۱۳۶۹.
 - فخرایی، ابراهیم، گیلان در گذرگاه زمان، جاویدان، تهران، ۱۳۵۵.
 - فولادوند، عزت الله، دیلمیان و امیران فولادوند، تهران، انتشارات بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، ۱۳۸۸.
 - کشاورز، کریم، گیلان، انتشارات ابن سینا، تهران، ۱۳۴۷.
 - کاشانی، ابوالقاسم، تاریخ الجایتو به اهتمام مهین همبلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸.
 - لسترنج، گای، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی، توران، ۱۳۶۲.
 - لاهیجی، م. م، سادات متقدمه گیلان، نجف اشرف، ۱۳۹۸ ه. ق.
 - _____، جغرافیای گیلان، طبع النعمان، نجف، بی تا.
 - مارکورات، جوزف، ایرانشهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی، ترجمه مریم میراحمدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳.
 - معین، محمد، فرهنگ معین، تهران، ۱۳۷۰.
 - مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، علمی و فرهنگی، تهران، ۲، جلد، ۱۳۷۵.
 - مقدسی، سیرال تقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علیقی منزوی، شرکت مولفان و مترجمان، تهران، ج ۲، ۱۳۶۱.
 - کسروی، احمد، شهریاران گمنام، جامی، تهران، ۱۳۸۲.
 - مستوفی، حمدالله، تزه القلوب، به کوشش عبدالحسین نوایی، تهران، بی تا، ۱۳۳۶.

بی نوشت

1. Mail:panahi76@yahoo.com
 ۲. حجاج بن یوسف بن حکم ثقفی، فرمانروای سفاک عرب که از سوی حاکم کوفه، ایران را اداره می کرد، پس از فتح بیشتر نقاط ایران و سرکوب شورش های ایرانیان، از تصرف گیلان و دیلمان عاجز ماند، بنابراین ناچار شد از طریق احضار نمایندگان این سرزمین سلطه خود را در آن مناطق بسط دهد. وی نقشه تصرف گیلان و دیلمان را به آن ها نشان داد و از آن ها خواست تا به میل خود تسلیم شوند، در غیر این صورت گیلان به تصرف وی در خواهد آمد. اما نمایندگان دیلم وی را از وجود دژها و کمین های فراوان آگاه کردند. حجاج ناچار شد نیروهایی برای تصرف گیلان به آن سرزمین بفرستد، اما این نیروها شکست خوردند و بازگشتند. (ابن فقیه، ۱۳۵۲: ۹۵، عطاءالله تدین، ۱۳۵۳: ۲۵ - ۲۴)

«فولادوند» است که تاکنون در پژوهش های صورت گرفته اشاره های زیادی به آن ها نشده است، لذا محقق به دلیل علاقه شخصی سیر تاریخی این خاندان را به دقت تحقیق کرده است.

در کتاب چاپ شده با توجه مطالعه ای که انجام گرفته است اشتباهاتی دیده می شود که به آن اشاره می رود.

۱ - ص ۷ عیدی بیگ مؤلف تکمله الاخبار که به اشتباه عیدی بیگ چاپ شده است.

۲ - ص ۲۰ محقق قلمرو شرقی دیلم را تنکابن امروزی می نویسد، در حالی که قلمرو شرقی دیلمان تا ظهور قاجارها همواره نمک ابرود (نمکاوهرود چالوس) بوده است. (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲: ۱۲۵؛ بلاذری، فتوح البلدان: ۴۵؛ حدود العالم: ۱۴۸)

۳ - در صفحه ۱۱۲ از دو منطقه به نام های «دارفو و لیرا» یاد شده است، در حالی که نام های صحیح آن ها به استناد حدود العالم ص ۱۴۸: «لترا و وارپوا» می باشد.

۴ - مؤلف در نگارش منطقه ای «رانکوه» از نگارش غیر معمول این منطقه به صورت «رانه کوه» ص ۱۷۵ استفاده کرده است، که صحیح نیست. رانکوه منطقه ای جلگه ای که از یک سو به دریای مازندران و از سوی جنوب به کوهپایه های البرز و از شرق به سخت سر و از غرب به لاهیجان محدود می شد.

۵ - محقق در توضیحات پیوست ها و شرح مکان های جغرافیایی صرفاً به گزارش مورخان و محققان پیشین اکتفا کرده است. در حالی که توضیحات و پیوست ها برای آگاهی خواننده امروزی است و نویسنده برای فهم و درک خواننده می بایست مکان دقیق جغرافیایی مکان ها را شرح می داد، در حالی که اغلب به گزارش های رایینو و دیگران اکتفا شده است. همین استنادها نیز موجب عدم تازگی برخی از نوشته های محقق گشته است.

۶ - اصطلاح و مکان جغرافیایی «کوه های رویج» صحیح نیست. نگارش صحیح آن جبال رویج «Rubanj» می باشد که از سوی جغرافی نگاران معرفی شده، کوهی است که در شمال طالقان قرار دارد و عده ای نیز این منطقه ای جغرافیایی را همان «رانکوه» می دانند. (رایینو، ۱۷۴: ۳۹۱)

با توجه به نواقص و اشکال هایی که در کتاب مورد اشاره دیده می شود از اهمیت آن کاسته نمی شود، زیرا تحقیق و پژوهشی در حوزه ای تاریخ محلی بسیار دشوار است، به دلیل فقدان اسناد و مدارک تدوین و تحلیل دربارهی موضوع های اجتماعی پیچیده است. بنابراین اثر مزبور به جهت بررسی به جنبه های متعدد اجتماعی و فرهنگی می تواند آگاهی های اجتماعی و تاریخی را نسبت به حضور تاریخی دیلمان در گذر زمانی ارتقاء بخشد.

مأخذ:

- اسماعیل پور، ابوالقاسم، زیر آسمان های نور، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲.
 - بلاذری، فتوح البلدان (بخش مربوط به ایران)، ترجمه آذرنوش آذرتاش، سروش، تهران، ۱۳۷۰.
 - پیترو دلواله، سفرنامه، ترجمه شماعال دین شفا، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۲.
 - حموی، یاقوت، معجم البلدان، دارالاحیاء الکررات العربی، بیروت، ج ۱، ۱۳۹۹.
 - حدود العالم من المشرق الی المغرب به کوشش منوچهر ستوده، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۴۰.